

نهضت امریکایی وال استریت در مقابل امریکارایی، امریکایی بودن و امریکایی سازی سلطه‌گرا: بحران حکمرانی اکثریت

سعیدرضا عاملی*

استاد گروه ارتباطات دانشگاه تهران

چکیده

اشغال وال استریت پرچمی بود که از روز ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۱ در دست معترضان امریکایی قرار گرفت. این پرچم منعکس‌کننده شبیه‌سازی اشغال وال استریت به اشغال فلسطین بود و مرجع اصلی اعتراض را به نوعی به سمت صهیونیسم جهانی نشانه می‌رفت. ریشه‌های عمیق این اشغال به اشغال سرزمین‌های بومی امریکا بازمی‌گردد و در واقع همان انحصارگرایی در مسیر تاریخ امریکا در عرصه‌های مختلف از جمله نظام اقتصادی و مالی امریکا انعکاس پیدا کرده است. پرسش اصلی این مقاله این است که چرا نهضت اشغال وال استریت به صورت یک جریان جدی اجتماعی در امریکا ظهور پیدا کرد؟ در پاسخ به این پرسش بحث شده که جامعه یک‌درصدی امریکا که نمادی از انحصارگرایی اقلیت بر اکثریت است، گرفتار استثنائگرایی در سه سطح معرفتی، نهادی و برنامه‌های شده است. اعتراض مردم امریکا صرفاً اعتراض به وضعیت اقتصادی نیست، بلکه اعتراض به «نظام اجتماعی استثنائگرایانه» است. این استثنائگرایی امریکایی حاکمیت اکثریت را دچار بحران کرده است. معنای این امر تحقق اقلیت‌گرایی به جای مردم‌سالاری و دموکراسی و با تعبیر دقیق‌تر «بحران دموکراسی» است. در این مقاله ابعاد مختلف استثنائگرایی معرفتی، نهادی و برنامه‌ای در پیوست با نهضت اشغال وال استریت تبیین خواهد شد. **واژگان کلیدی:** استثنائگرایی معرفتی؛ نهادی و برنامه‌ای، اقلیت‌گرایی، بحران حکمرانی اکثریت، بحران دموکراسی، نظام اجتماعی استثنائگرایانه، وال استریت.

* ssameli@ut.ac.ir

مقدمه

پرسش این است که چرا نهضت اشغال وال استریت به عنوان یک جریان جدی اجتماعی در امریکا ظهور پیدا کرد؟ آیا این نهضت اجتماعی حکایت از امر تازه‌ای در تحولات مردمی و اجتماعی می‌کند؟ در پاسخ به چرایی و ماهیت نهضت اشغال وال استریت باید گفت که این جریان اجتماعی در پاسخ به یک نظام فکری است که از بنیان ارزشی و معرفتی و نوع خاصی از امریکایی بودن و از روندهایی برخاسته که منجر به منهدم کردن جامعه بزرگی از امریکا و جهان، و تأکید بر منافع جامعه کوچک و حداقلی شده که امروز از آن به عنوان جامعه یک‌درصدی تعبیر می‌شود. در واقع نهضت اشغال وال استریت، از اشغال وال استریت - که می‌تواند در خدمت منافع اکثریت باشد - توسط یک گروه حداقل سخن می‌گوید. این اعتراض از یک سو بیان‌کننده نوعی «بحران دموکراسی» است؛ بحرانی که جریان معکوس توجه به مردم و به انحصار کشیدن منابع در دست گروه اقلیت تلقی می‌شود. این نگاه، نظام فکری‌ای را منعکس می‌کند که ساختار امریکاگرایی، امریکایی بودن و امریکایی‌سازی استثناگرایانه را منعکس می‌کند.

امریکاگرایی^۱ بیانگر هویت معرفتی امریکای سلطه و شخصیت امریکای استثناگراست. امریکاگرایی در این نظام معرفتی، ارزش‌هایی را بیان می‌کند که تأمین‌کننده منافع زندگی برای گروه خاصی است. این نظام ارزشی از روحیه خودخواهانه و تفکر سرمایه‌داری «همه برای یکی» و «یکی به منزله همه» سخن می‌گوید. این جهان‌بینی امریکایی تولیدکننده جامعه یک‌درصدی دارای ثروت ۹۹ درصد امریکا و جامعه ۹۹ درصدی دارای یک درصد ثروت امریکاست.

امریکایی‌سازی^۲ نیز به معنای توسعه نگاه امریکایی و سیاست سلطه‌آمیز امریکایی بر همه جهان است. معنای اقتصادی امریکایی‌سازی جهان، فدا شدن ۹۹ درصد جهان

1. Americanism

2. Americanization

برای یک درصد جمعیت امریکا است. امریکایی‌سازی فرایندهایی را دنبال می‌کند که بر اساس آن فرهنگ، سیاست و اقتصاد جهان متغیر وابسته «منافع گروه خاص امریکا» است.

امریکایی بودن^۱ نیز از یک ظرفیت یا چالش در ظرفیت فکری، نهادی و منابع فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی امریکا سخن می‌گوید که می‌تواند مرجع و منبع ساختن یا سوزاندن جهان باشد؛ نهادسازی‌هایی که در بسیاری از ساختارها، در زمره مکانیسم‌های کنترل امریکا و جهان تلقی می‌شود. این ظرفیت استثناگرایانه در شکل‌گیری نهادهای جهانی مثل بانک جهانی، سازمات تجارت جهانی و دیگر نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که تحت کنترل نظام سیاسی و اقتصادی امریکا است، معنا پیدا می‌کند.

در این مقاله تلاش می‌کنیم نهضت اشغال وال استریت را در پیوند با اعتراض به روحیه و نظام اجتماعی و سیاسی امریکایی که در امریکاگرایی، امریکایی بودن و امریکایی‌سازی سلطه‌آمیز نمود پیدا می‌کند، توضیح دهیم تا از این طریق ریشه‌های عمیق‌تری از نظام اجتماعی و سیاسی سلطه‌گر و همچنین تصویر دقیق‌تری از نهضت اجتماعی موسوم به اعتراض ۹۹ درصدی‌ها را بیان کنیم.

پیشینه تاریخی و فکری وال استریت

وال استریت نام خیابانی است در نیویورک در محله منهتن که محل نمادین، تاریخی و مؤثری در اقتصاد مالی امریکا و جهان محسوب می‌شود. استیو فراسر (۲۰۰۷: XII) معتقد است «می‌توان تاریخی طولانی به قدمت ظهور امریکای جدید را برای وال استریت برشمرد. قدمت وال استریت به سال‌های ۱۶۰۰ باز می‌گردد؛ زمانی که با یک دیوار چوبی محدوده بریتانیایی نشانه‌گذاری می‌شد، اما شکل‌گیری قطب اقتصادی امریکا در وال استریت عمری دویست‌ساله دارد» (فراسر، ۲۰۰۸: ۱۷۵). الکساندر

همیلتون وزیر خارجه اولین رئیس‌جمهور امریکا، وال استریت را موتور شکوه ملی امریکا می‌داند، ولی او این روز را ندیده بود که وال استریت به بدترین دشمن تجارت جهانی و باروت انفجار امریکا تبدیل می‌شود. از سوی دیگر، نیویورک شهری است که محل ناهنجاری‌ها و به قول جفرسون محل فاضلاب‌های تباهی‌آفرین طبیعت انسانی است که تکثرهای خیره‌کننده‌ای در آن دیده می‌شود و خیلی زود در اوایل قرن نوزدهم «غول شهر»^۱ (فراسر، ۲۰۰۸، ص. ۸) و بعدها به یکی از «شهرهای جهانی»^۲ مهم تبدیل شد.

مطالعات زیادی در مورد وال استریت انجام شده که هرکدام از منظری به این بازار بزرگ تجاری و جهانی نگاه کرده‌اند. بعضی از این کتاب‌ها در تیراژهای بسیار بالا به فروش رسیده تا آرزوهای مالی و نگاه‌های انتقادی دوران ما را تأمین کند. به عنوان مثال کتاب‌های مثل «فهم وال استریت»^۳ که در سال ۱۹۷۸ توسط جفری لیتل و لوسین رودز^۴ نوشته شد و خواننده را با منطق تجاری و با روش کار کردن در وال استریت آشنا می‌کند، در تیراژی نزدیک به یک میلیون نسخه به فروش رسید و بارها تجدید چاپ شده است. همچنین کتاب **داستان‌های وال استریت**^۵ نوشته ادوین لفروری^۶ (۲۰۰۸) نیز از همین سنخ کتاب‌هایی است که ابعاد مختلف کارکردی وال استریت را بیان می‌کند. خاطره‌نویسی‌های برخاسته از تجربه‌های کارگزاران وال استریت نیز گروه دیگری از نوشته‌ها در مورد وال استریت را تشکیل می‌دهد که می‌توان به کتاب **پنجاه سال در وال استریت**^۷ نوشته هنری کلوز^۸ (۲۰۰۶) اشاره کرد. برخی از تألیفات به چالش‌های

-
1. Colossus City
 2. Global Cities
 3. Understanding Wall Street
 4. Jeffrey Little and Lucien Rhodes
 5. Wall Street Stories
 6. Edvin Lefevre
 7. Fifty Years In Wall Street
 8. Henry Clews

وال استریت توجه کرده و به‌ویژه اقتصاد مالی و صنعتی امریکا را به نقد و بررسی گرفته است. کار ریچارد گولدبرگ^۱ (۲۰۰۹) نمونه‌ای از این نوع پژوهش‌هاست. مقاله حاضر تلاش می‌کند وال استریت و اعتراض‌ها و نهضت اشغال وال استریت را به بنیان‌های جدی‌تری برگرداند و آن را در چهارچوب یک نظام فکری مورد بررسی قرار دهد.

استیو فراسر (۲۰۰۸) در کتاب دیگری از وال استریت به «رؤیای کاخ امریکا»^۲ تعبیر می‌کند. او می‌گوید وال استریت یک خیابان نیست؛ یک خیابان خاص است که هیچ مکان دیگری در جهان به این اندازه با پول و قدرت مطرح نشده است. «وال استریت مکانی است برای پولدارها، تجارت‌های بزرگ، قدرت مالی، حرص‌های کودکانه، دزدی‌های مالی، رژه طبقه‌بالایی‌ها، فحش‌های جنسی و اخلاقی، توطئه سرمایه‌داری یهود و آنگلساکسون‌ها، سورچرانی‌های احمق‌ها، قرن امریکا، سرزمین علاء‌الدین و معاملات پر سود» (فراسر، ۲۰۰۸، ص. ۳). از نظر او همواره دیوار ضخیمی بین وال استریت و مردم امریکا فاصله می‌انداخته است (فراسر، ۲۰۰۸، ص. ۱۷۵).

نهضت اشغال وال استریت در هفده سپتامبر ۲۰۱۱ با اعتراض‌های صدها نفر از فعالان اجتماعی در کنار بازار معاملات نیویورک آغاز شد و به‌سرعت به یک نهضت عمومی در امریکا و سراسر جهان تبدیل شد. به نظر می‌رسد تعبیر «اشغال وال استریت»^۳ مفهومی است که از «فلسطین اشغالی» گرفته شده و به نوعی شبیه‌سازی اشغال وال استریت به اشغال فلسطین توسط صهیونیست‌هاست. پرچم اشغال وال استریت که از ۱۷ سپتامبر به دست معترضان قرار گرفت، اعتراض به ریشه‌های انحصارگرایی‌های سیاسی و اقتصادی در پیوند با صهیونیسم است. البته این نهضت

1. Richard Goldberg

2. America's Dream Palace

3. Occupy Wall Street (OWS)

اجتماعی از لحاظ نوع و گستردگی، پدیده جدیدی محسوب می‌شود ولی ریشه و مشابه قدیمی‌تری در خود امریکا نیز برای آن برشمرده‌اند. اسکات رینالدز نلسون^۱ (۲۰۱۱) این نهضت اجتماعی را به اعتراض‌های اواخر قرن نوزدهم (۱۸۹۴) اتحادیه خطوط راه آهن امریکا علیه شرکت پولمن پالاس کار^۲ در نزدیکی شیکاگو تشبیه می‌کند. البته نهضت اشغال وال استریت نه در ماهیت و نه در گستردگی مشابه قبلی ندارد. ماهیت این نهضت را کسانی مثل بن بروکاتو^۳ (۲۰۱۲) صرفاً اعتراض به نظام مالی امریکا دانسته‌اند ولی از ماهیت این نهضت، شعارها و اندیشه‌های طرح‌شده برمی‌آید که این اعتراض، نوعی مخالفت با نظام بی‌عدالتی است که ابعاد مهمی از آن بعد اقتصادی دارد و ابعاد دیگر آن شامل تبعیض‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است.

مسئله اعتراض نسبت به وال استریت ریشه‌های جدی‌تری دارد که با نام آغاز عصر ترور نیز از آن سخن گفته شده است. در گوشه وال استریت و براد استریت^۴، پایین منهن، یادواره‌ای از قربانیان ترور نصب شده است. در ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۰ (۹۲ سال و یک روز قبل از آغاز نهضت اشغال وال استریت) اعتراض ترورگونه‌ای در وال استریت شکل گرفت که طی آن ۳۸ نفر به قتل رسیدند و صدها نفر زخمی شدند که تا قبل از بمب‌گذاری اوکلاهاما در سال ۱۹۹۵ و انفجار برج‌های دوقلو در یازده سپتامبر ۲۰۰۱، بدترین فاجعه انفجار و ترور در تاریخ امریکا محسوب می‌شود. اینکه چه کسی و چرا این کار را انجام داد، موضوع هزاران صفحه بحث رسانه‌ای بود که به منابع دولتی روسیه، ایتالیا و لهستان نسبت داده شد و افراد خاصی متهم شناخته شدند (گیج، ۲۰۰۹).

-
1. Scott Reynolds Nelson
 2. Pullman Palace Car Company
 3. Ben Brucato
 4. Broad Street

اشغال وال استریت همچون نهضت یهودیان ضد صهیونیست، نمادی است از اعتراض امریکای مردم، علیه امریکای سلطه؛ یا اعتراض جامعه یهود علیه صهیونیسم برای ایجاد دنیای جدیدی که در آن عدالت جهانی برقرار شود. با این نگاه، امریکاگرایی دنبال ایجاد امریکایی‌سازی و امریکایی بودن پیوستار یک معنای واحد است که معنای بنیادین آن خودمحموری و لیبرالیسم منتهی به جذب منافع اقلیت است. زیرساخت معرفتی این نگاه، منعکس‌کننده نگاهی است که همه مسیر زندگی را منهای خدا فرض کرده است و خودباوری‌های سلطه‌آمیز آن، نوعی «خود خدایی» را ترسیم می‌کند. اگر بتوانیم به این پرسش پاسخ دهیم که چرا امریکا تبدیل به امریکای سلطه و ظلم شده و چرا یهود به نظام سرطانی صهیونیسم تبدیل شده، می‌توانیم مسیر معکوس آینده جهان و مسیر بازگشت‌های تاریخ را دنبال کنیم. امریکای نظام سرمایه‌داری، محصول نه گفتن به دین و دور شدن از سنت‌های الهی است. مدرنیسم لائیک و سکولار که یکی از تولیدات آن امریکاگرایی است، یا به صورت ناخودآگاه گرفتار انکار توحید، نبوت و معاد شده یا در عمل و به صورت خودآگاه دین را به گوشه کلیسا فرستاده و عرصه سیاست منهای دین، فرهنگ منهای دین و اقتصاد منهای دین را دنبال کرده است. معنای عملی این حذف‌ها ظهور سیاست فاسد، فرهنگ فاسد و اقتصاد فاسد است که بنیادی‌ترین امر الهی یعنی عدالت را از جریان زندگی حذف می‌کند و تفکر «قدرت تعریف‌کننده حق است»^۱ و «دکترین «یا با مایید یا باید بمیرید»^۲ و همچنین نگاه خودخواهانه نسبت به منافع فردی، گروهی و شرکتی که منجر به فدا کردن ۹۹ درصد برای یک درصد شده است را فراهم می‌آورد. در واقع ریشه‌های سلطه برخاسته از تفکر شیطانی و فرعون‌ی «من خدای بزرگ شما هستم»^۳ می‌باشد. کسی که به امر متعالی و وجود متعالی خدا باور داشته باشد، غرور و استکبار را از جنس طاغوت شیطانی

1. The Might is the Right

2. either you are with us, or you should die

۳. انا ربکم الاعلی (سوره نازعات: آیه ۲۴).

می‌داند و از هر نوع تسلط بر دیگری که منجر به ضایع کردن حقوق آنها شود پرهیز می‌کند. بر این اساس، طاغوت ریشه در طاغوت نفس و فراموش کردن خدا و بازگشت از خدا دارد. درک دقیق طبیعت استکبار و سلطه، نیازمند درک ماهیت طاغوت است.

در میان شعارهای نهضت معترضان به وال استریت به عنوان نماد نظام ناعادلانه سرمایه‌داری، شعار «تنها راه حل، انقلاب در جهان»^۱ است به صورت برجسته و پُررنگ دیده می‌شد. واقعیت این است که ظهور همزمان صنعت ارتباطات و شکل‌گیری جهان مجازی به عنوان جهان دوم زندگی، پیوندهای نظام‌مند و به‌هم‌پیوسته جهان را محکم‌تر کرده است. برخورداری از جهان سالم مبتنی بر نگرش الهی و عدالت‌گرایانه، مستلزم انقلاب در کلیت مدیریت نظام جهانی است. این انقلاب در جهان نیازمند بازگشت به بنیان‌های الهی و تعریف مجدد جهان مبتنی بر «غیر سکولار» کردن نگرش‌ها و روندهاست. نهضت اشغال وال استریت اگرچه از یک سردرگمی در نگرش برخوردار است و شفافیت و جهت‌گیری مشخصی در خواسته‌های بنیادین ندارد ولی آغازی است برای نه گفتن به نگرش و سیاست‌های سلطه‌آمیز نظام سرمایه‌داری امریکا که می‌تواند سمت‌گیری‌های عدالت‌گرایانه الهی را دنبال کند و گرنه فرار از نظام سرمایه‌داری به ناکجاآباد، منجر به راه حل سازنده و ماندگاری نخواهد شد.

اگر فراسر در فصل ششم از کتاب سال ۲۰۰۷ خود در مورد تاریخ، وال استریت را «شیطان بزرگ»^۲ نام گذاشت، امام خمینی در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ در دیدار با دانشجویان تسخیرکننده لانه جاسوسی، امریکا را در میان قدرت‌های استکباری، شیطان بزرگ لقب داد. این عنوان زمانی برای امریکا در داستان‌ها ذکر می‌شد ولی در روندهای سلطه‌جویانه تبدیل به یک واقعیت جدی شده است.

وال استریت محل استقرار بزرگ‌ترین بورس جهان است که سهم محوری در کل تبدلات مالی بورس جهان دارد. به عبارتی می‌توان گفت وال استریت نماد نظام

1. The Only Solution is World Revolution

2. Great Satan

سرمایه‌داری امریکاست که با استفاده از قدرت سرمایه، توسعه و سلطه مالی بخش کوچکی از جهان را تأمین می‌کند. وال استریت نزدیک به یک چهارم درآمد کل مردم شهر نیویورک را تأمین می‌کند و این در حالی است که فقط ۱۰ درصد منافع مالیاتی شهر از طریق وال استریت تأمین می‌شود (مک گیپن، ۲۰۰۸). نهضت اشغال وال استریت اعتراض به نظام سرمایه‌داری و نابرابری اجتماعی در امریکاست. این جنبش اگرچه اعتراضی است به وضعیت اقتصادی در امریکا ولی یک حرکت اقتصادی صرف نیست بلکه یک حرکت سیاسی و فرهنگی است؛ اعتراض به وضعیت غالبی که در امریکا به وجود آمده است. رابین واگنر پسیفوسی^۱ (۲۰۱۲) استفاده از واژه اشغال را «گرفتن یک مکان و بی‌مکان کردن دیگران» می‌داند. او معتقد است این تعبیر نوعی ارتباط دادن بین مسائل داخلی و مسائل خارجی ایالات متحده امریکا و به نوعی یادآور ۱۱ سپتامبر و بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ امریکاست. البته از نظر نگارنده مستقیم‌ترین ارتباط این مفهوم، ارتباط دادن بین تجاوز ۹۹ درصدها با اشغالگران صهیونیست است. لذا منظور از وال استریت اشغال‌شده، نوعی تعریض است به سرزمین‌های اشغالی فلسطین که صاحبان اصلی یک سرزمین را از خانه و آشیانه خود بیرون کرده‌اند. این نهضت نیز با این تعبیر، نوعی نمادسازی محکومیت اشغال‌گری اموال مردم توسط یک‌درصدی‌های جامعه امریکا و سیاست‌های بین‌المللی امریکاست که منجر به ظلم فراگیر جهانی می‌شود.

فهم نهضت اشغال وال استریت بدون داشتن تصویری کلان از امریکا و قدرت‌گرایی امریکا امکان‌پذیر نیست. در این مقاله تلاش می‌شود به پرسش‌های کلانی پرداخته شود مانند اینکه چه تصویر کلی از قدرت در جهان وجود دارد؟ چرا امریکای سلطه در سطح ملی و جهانی به وجود آمد؟ چه معرفت‌شناسی‌ای از امریکای یک‌درصدی می‌توان ارائه کرد؟ امریکای یک درصد چه ظرفیت‌هایی را ایجاد کرده تا

بتواند بر ۹۹ درصد مردم امریکا سلطه داشته باشد؟ امریکای یک درصد چه فرایندهایی را ایجاد کرده است؟

باید توجه داشت که وال استریت و کارگزاران و مدیران وال استریت هم در عرصه بازنمایی شده فرهنگی امریکا و هم در تلقی نظام تجاری، از جایگاه مهم و طبقه بالای فرهنگ امریکا محسوب می‌شوند که از یک سو منتقل‌کننده ارزش‌ها و عقاید دموکراتیک است و از سوی دیگر نوعی «منافع فردگرای خودمحور»^۱ را منعکس می‌کند (جو برگ، ۲۰۰۴). این فضای فرهنگی نسبت به وال استریت، جریان گردش مالی آن را مشروعیت می‌بخشد و فضای گردش اقتصادی را هم در سطح فرهنگ عمومی جامعه و هم در سطح بین‌المللی تسهیل می‌کند. روشن‌بینی جدیدی که در نهضت اشغال وال استریت اتفاق افتاد، حرکتی بالاتر از سطح فرهنگ عمومی شده مردم امریکا بود و یک نوع برش زدن به هنجارهای عمومی محسوب می‌شد که محصول آگاهی و کاهش عصبیت‌های هنجاری شده تلقی می‌شود.

قدرت‌گرایی جدید امریکا در جهان دوم

جهان دوم، جهان مجازی است که همه عرصه‌های زندگی را در بر می‌گیرد. امریکا با استفاده از «تکنولوژی قدرت» اعم از قدرت سخت که در قدرت نظامی نمود پیدا می‌کند و قدرت نرم در صنعت هالیوود و صنعت موسیقی و صنعت انواع بازی‌ها و سرگرمی‌ها و امروز صنعت سلطه‌آمیز مجازی، تجسم و بروز می‌یابد.

با تولد فضای مجازی و مدیریت این فضا توسط نهادهای خصوصی و دولتی امریکا، ظرفیت جدیدی برای قدرت امریکایی به وجود آمد که می‌توان از آن به «سطح دوم قدرت» یا توان متمایل به بی‌نهایت ریاضی تعبیر کرد. سطح دوم قدرت از ظرفیت کلان و خرد برخوردار است. در سطح کلان می‌توان از قابلیت‌های کلان این فضا در

1. Individualistic Self-Centred Interests

2. Sjoberg

کلیت ساختار قدرت و رفتار و توان تکثیر عناصر قدرت صحبت کرد و در سطح خرد از ظرفیت ارتباطی این فضا با تک‌تک کاربران اینترنت سخن گفت. سطح سوم نیز قابل تعریف است و آن سطح ادغام متغیرهای کلان و خرد است که در یک تعامل ماتریسی فرا متغیرهای کلان را با متغیرهای خرد مرتبط می‌سازد.

تصاعد مجازی منعکس‌کننده امکان افزایش قدرت در سطحی متمایل به بی‌نهایت (تصاعد مجازی قدرت) است و نانو مجازیت منعکس‌کننده قدرت کوچک‌سازی پدیده‌های جهان در سطح متمایل به بی‌نهایت است.

عامل دومی که ضریب و توان قدرت و مدیریت قدرت‌گرایانه را در جهان بالا می‌برد، ظهور مفهومی است به نام «نانو مجازیت». نانو تکنولوژی صنعت کوچک‌سازی پدیده‌هاست. یک نانومتر یک میلیاردمتر است. یک نانو مجازیت یعنی کوچک‌سازی جهان متمایل به بی‌نهایت. اگر یک نظام قدرت بتواند جهان را به قدری کوچک کند که زیر موس دستگاه رایانه‌اش بیاورد، آنگاه امکان مدیریت بالای تخریب و جهت‌دهی، و امکان تغییر جهان در سطح وسیعی فراهم می‌شود. این قدرتی است که در این محیط امکان‌پذیر است ولی در محیط فیزیکی امکان آن وجود ندارد. به عنوان مثال گوگل امکان ذخیره‌سازی و ویرایش همه داده‌های تولیدشده در محیط مجازی و به انحصار کشیدن ۶۵ درصد جست‌وجوی اطلاعات جهان را به خود اختصاص داده است (عاملی، ۱۳۸۹).

پدیده سوم قدرتی، «وبی وود»^۱ است. پدیده وی‌وود فرسنگ‌ها بالاتر و قدرتمندتر از هالیوود گام برمی‌دارد. هالیوود عرصه قدرت سینماست ولی وی‌وود عرصه قدرت همه ابعاد زندگی با سبک زندگی امریکای در فضای دوم است. امروز فضای مجازی در بعضی از عرصه‌ها ۸۵ درصد فضای زندگی را به خود اختصاص داده است. قدرت این محیط، فضای قدرتی بسیار بزرگی است که همه ابعاد زندگی را در بر می‌گیرد؛ لذا با

توجه به این دیدگاه، جهان با دوفضایی شدن همه ظرفیت‌ها مواجه شده است. می‌توان این‌طور گفت که خیر و شر از ظرفیت مضاعفی برخوردار شده‌اند و خیر ظرفیت مضاعفی پیدا کرده است. این جهان که دارای قدرت و سلطه مضاعف است که در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به تحمیل سلطه و قدرت می‌پردازد، منشأ مشکلات و تهدید و تخریب‌های بزرگ انسانی، اجتماعی و حتی طبیعی و زیست‌محیطی شده است. نهضت اشغال وال استریت در چنین فضایی ظهور پیدا می‌کند. این اعتراض، اعتراضی ساده به سلطه اقتصادی نیست؛ بلکه اعتراض به سلطه قدرت‌مدارانه جامعه یک‌درصد علیه جامعه ۹۹ درصدی است.

امریکای سلطه: کشف امریکا یا اشغال امریکا

چرا امریکای سلطه در سطح ملی و جهانی به وجود آمد؟ برای پاسخ به این پرسش باید به آغاز شکل‌گیری امریکا و بحث اکتشاف کریستف کلمب بازگردیم. کاربرد واژه کشف در مورد این سرزمین حرف عجیبی است. کریستف کلمب که به دنبال یافتن راهی جدید برای رسیدن به آسیا بود، نادانسته به گمان رسیدن به مقصد، به این سرزمین وارد شد و آنجا را سرزمین مناسبی برای اروپایی‌ها یافت و گرنه اکتشاف خاصی صورت نگرفته بود. زمانی که کلمب به امریکا رسید، میلیون‌ها نفر مردم بومی در آنجا زندگی می‌کردند. اگر امروز از تسخیر وال استریت صحبت می‌کنیم برای این است که این سلطه آن زمان در مورد مردم بومی امریکا اتفاق افتاد؛ بنابراین روحیه مردم یک‌درصدی متعلق به امروز امریکا نیست بلکه متعلق به همان روزی است که امریکا را به اصطلاح کشف کردند؛ اما این در واقع اشغال امریکا بود نه کشف امریکا که منجر به اذیت‌های بسیار برای بومیان امریکا شد. چند قرن است که این جامعه یک‌درصدی وجود دارد؛ با همین روحیه سلطه و اشغال و تغییر در واقعیت‌ها از طریق بازنمایی و بازسازی پدیده‌ها بر اساس تفسیرهای قدرت‌گرایانه از واقعیت تاریخ و واقعیت‌های موجود. بنابراین امریکای یک‌درصدی وارث امریکای جنگ و کشتار جمعی است.

امریکای سلطه به چگونگی تولد امریکا بر می‌گردد. کشوری که امریکا نام گرفت با کشتار امریکاییان بومی از طریق جنگ و بیماری‌های واگیردار که توسط اروپایی‌ها به بومیان منتقل و موجب مرگ تعداد زیادی شدند، متولد شده است. اعداد و ارقام متفاوت است ولی چیزی که معلوم است، امروز از آن جمعیت بومی امریکا که تا بالای ۱۰۰ میلیون هم گفته شده، یک جامعه دو میلیونی باقی مانده است. بارتولومئو کاساس^۱، کشیش و تاریخ‌نگار اسپانیایی تنها در یک مورد چنین عنوان می‌کند که بین سال‌های ۱۴۹۴ تا ۱۵۰۸ بیش از سه میلیون بومی در اثر جنگ، بردگی و کار در معادن در جزیره هیسپانیولا^۲ جان باختند (زین، ۲۰۰۳). امریکا پیش از اینکه به ملت‌های دیگر ظلم کند، به میزبانان خودش که جامعه بومیان امریکا بودند، ظلم کرده و این داستان ادامه پیدا کرده است. متأسفانه در تاریخ سیاست امریکا شواهد آبرومندی موجود نیست و این کشور به صورت مستقیم یا غیرمستقیم درگیر کشتار و جنگ بوده و این درگیری تا به امروز ادامه پیدا کرده است. امریکا از همان آغاز، با کشتار مردم بومی کار خود را آغاز کرد و ادامه آن به هیروشیما، ناکازاکی، ویتنام، افغانستان و عراق رسیده و هنوز هم این طبل جنگ خیلی محکم است و مرتب بر آن نواخته می‌شود و مثل اینکه افتخاری برای سیاست‌مداران امریکاست که همواره قدرت خود را به رخ مردم جهان بکشند که این طبل جنگ آماده عملیات است. نمونه‌های متعددی را در این مورد می‌توان برشمرد: در هیروشیما و ناکازاکی دو انفجار مرگبار اتمی حادث شد و همچنان با گذشت سال‌ها از مواد شیمیایی استفاده‌شده مردم در رنج و تعب هستند. انفجار ناشی از اولین بمب اتم در ۶ اگوست ۱۹۴۵، در هیروشیما معادل ۱۲۵۰۰ تن TNT بود که واقعه دهشتناکی از تخریب و رنج انسانی را موجب شد. در این انفجار مساحتی حدود ۵ مایل مربع به طور کامل معدوم شد و حدود ۸۰ تا ۱۰۰ هزار نفر در دم و ۴۰ هزار نفر دیگر مدتی بعد کشته شدند. مجموع کشته‌گان این انفجار به ۲۳۰ هزار نفر رسید که دچار مرگ آنی

1. Bartolome De La Casas

2. Hispaniola

یا مرگ ناشی از جراحات و اثرات بمب اتمی شده بودند. بمب دیگری که در ۹ آگوست در ناکازاکی فرود آمد نیز به کشته شدن ۳۵ تا ۴۰ هزار نفر انجامید (هرینگ، ۲۰۰۸). در جنگ ویتنام بین سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۵ میلیون‌ها نفر محکوم به جنگ، کشته، زخمی و آواره شدند. به اعتقاد تام هایدن^۱ یکی از فعالان ضد نژادپرستی، ضد جنگ ویتنام و ضد نابرابری اقتصادی در امریکا، بمب‌افکن‌های امریکایی در ویتنام همان سنت امپریالیسم غربی را پیاده می‌کردند که توسط کلمب - فردی که در پی یافتن آسیا بود - آغاز شده بود و همان جنگ‌های نسل‌کشی و کشتار جمعی سرخ‌پوستان به جنگ‌های هندوچین نیز کشیده شد. هایدن بمباران‌های امریکا را در تاریخ بشر بی‌سابقه می‌داند و آنها را متمرکزترین بمباران‌ها بر روی اهداف غیرنظامی معرفی می‌کند (به نقل از وایت، ۱۹۹۶).

نیبور (۱۹۶۲) یکی از عناصر تراژیک و مصیبت‌بار در موقعیت‌های انسانی را زمانی می‌داند که بشر با انتخابی آگاهانه برای دستیابی به خیر اقدام به شر می‌کند. به نظر وی اگر انسان یا ملتی با دلیلی موجه و پسندیده شری را انجام دهد و برای انجام مسئولیتی بزرگ خود را به گناه آلوده کند، انتخاب فجیع و مصیبت‌باری کرده است؛ بنابراین تهدید کاربرد بمب و تخریب از نوع اتمی به عنوان ابزار دستیابی به صلح و یا حفاظت از آن انتخاب فجیعی است. با ارائه این مثال، نیبور عنوان می‌کند که چنین کشوری تراژدی شرافت را با گناه درمی‌آمیزد. می‌گویند «تبعیض شده، تبعیض شده را درک می‌کند». ملت ایران که هشت سال جنگ تحمیلی را پشت سر گذاشته، می‌تواند مردم فیلیپین و ویتنام را درک کند که جنگ یعنی چه. در جنگ، شرایط زندگی به هیچ‌وجه شرایط مناسبی نیست. در جنگ شرایط فشار است؛ شرایطی که بین کودک، پیر و یک نظامی تفاوتی قائل نمی‌شود.

البته استفاده از عبارات یک درصد و ۹۹ درصد، تعبیری استعاره‌ای و نمادین است.

1. Tom Hayden

ولی به هر حال این جامعه کوچک به نوعی جامعه بزرگ امریکا را بازنمایی می‌کنند. همان‌طور که صهیونیسم جامعه یهود را در چهره‌ای بسیار خودخواهانه و ظالمانه بازنمایی نموده، امریکای کوچک که نماد ظلم، جنگ و توحش در جهان است، بازنمایی فراگیری از همه مردم امریکا است.

ابعاد معرفت‌شناختی امریکا - امریکاگرایی

باید به این امر توجه داشت که جهان‌بینی‌ها و معرفت‌ها پایه نهادهای اجتماعی و رفتارهای اجتماعی را می‌گذرانند. به عنوان مثال وال‌رشتاین با نگاهی مارکسیستی بر این معنا تأکید می‌کند که نظام سرمایه‌داری نتیجه جهانی دیدن تقسیم‌بندی طبقاتی جهان، بین مرکز و پیرامون است (به نقل از گلداشتاین، ۱۳۸۹: ۳۲)؛ لذا نهادهای انحصارگرایانه و برنامه‌های منجر به سلطه گروه اقلیت بر اکثریت را در درجه نخست باید در معرفت و اندیشه امریکایی متعلق به گروه اقلیت دنبال کرد. در پاسخ به این پرسش که چه معرفتی بر امریکای یک‌درصدی حاکم است باید گفت تفکر استثناگرایی بر اندیشه امریکای یک‌درصدی حاکم است؛ تفکری که خود را از بسیاری از قاعده‌های رفتاری استثنا می‌کند. این استثناگرایی در درجه اول ۹۹ درصد یا جامعه بزرگی از جامعه جهانی خارج از امریکا را در بر گرفته و در درجه بعدی آثار تخریب‌کننده‌ای بر اکثریت مردم امریکا داشته است. این دیدگاه بر اقتضائات قدرت تأکید دارد و معتقد است «هرچه قدرت داری حق داری» و مؤلفه قدرت تابعی از پول، قدرت سیاسی و قدرت امنیتی تلقی می‌شود. این تفکری است که از یک جهان‌بینی خودخواهانه و از یک روحیه حذف دیگران به هر قیمتی برخوردار است. در تفکر یک‌درصدی، همه برای یکی فدا می‌شوند؛ یعنی یک نفر بماند و همه از دنیا بروند. این منطق، منطقی است که در آن امریکاگرایی به عنوان یک ایدئولوژی نهادینه شده و از تفکر جمعیت خاصی از رهبران امریکا حکایت می‌کند که تفسیر خودخواهانه‌ای از حق و حقوق

زندگی با تکیه بر قدرت ارائه می‌کنند. تاریخ‌نویسانی از جمله هارتز^۱ (به نقل از وایت، ۱۹۹۶)، معتقد به فرضیه فریب هستند و چنین عنوان می‌کنند که نبود سابقه فئودالی در امریکا، آن را از قیود مختلفی رها کرده و منجر به نوعی فردگرایی مبتنی بر آسایش فردی شده؛ موردی که در میهن پرستی وجود ندارد. امریکایی‌ها طوری تعلیم دیده‌اند که باور کنند امریکا پدیده‌ای متفاوت است و آنچه برای ملل دیگر روی داده هرگز در مورد آنها مصداق نخواهد داشت. اما در واقع انتظاراتی که از باور استثناگرایی وجود داشت با وقوع حوادثی از جمله جنگ ویتنام به سردرگمی و بهت آنان منجر شد. هارتز، نتیجه افزایش بدنامی و نارضایتی مردم از ورود امریکا به جنگ ویتنام را در این می‌بیند که بسیاری از امریکایی‌ها متوجه شدند که ملتشان دیگر از درس و تعلیمی (مانند آنچه قبلاً آموزش دیده بودند)، بهره‌مند نیست (به نقل از وایت، ۱۹۹۶).

از همان آغاز، «سیاست یا بپیوندید یا بمیرید» پایه امریکای سلطه‌طلب را تشکیل داد و در جنگ با بومیان تفکر «یا بپیوندید یا بمیرید» تکرار می‌شد. این سیاست مربوط به امروز امریکای سلطه‌گر نیست بلکه اندیشه‌ای قدیمی است که هنوز روند تغییر یابنده جدی‌ای در آن دیده نمی‌شود. در واقع اگرچه امریکا در بسیاری از مظاهر مادی پیشرفت موفق بوده اما در بسیاری از ابعاد انسانی و معنوی پیشرفت، از موفقیت برخوردار نبوده و یکی از مهم‌ترین عناصر انسانی پیشرفت که در نظام شهروندی بروز پیدا می‌کند، اصل «به حساب آوردن» دیگری است. روح دموکراسی نیز به رسمیت شناختن است (فیلیپس، ۲۰۰۴). اما به حساب نیاوردن شهروندان در همه معادله‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از همان ابتدای شکل‌گیری امریکا و در نوع تعامل با بومیان آغاز شده است. امریکا از بدو تأسیس به عنوان یک دولت جدید در منطقه‌ای اشغال‌شده، با تجاوز به حقوق بومیان شکل گرفته و تا امروز که بحث استفاده ابزاری از دموکراسی دامنه گسترده‌ای پیدا کرده است، تجاوز جدی به حقوق مردم در کشورهای

مختلف مثل عراق، افغانستان و به‌تازگی سوریه ادامه یافته است.

در این میان اگرچه «فرهنگ مخالفت» با بی‌عدالتی و بحران‌های اجتماعی دامنه گسترده‌ای در جامعه امریکا دارد و بخش عظیمی از مردم و نخبگان امریکا در ظرف «نهادهای مدنی» و «سازمان‌های غیردولتی» مخالفت خود را ابراز می‌کنند، نشانه گرفتن مرکز اصلی این بی‌عدالتی، یعنی نظام سرمایه‌داری و نظام مدیریت مالی امریکا که در وال استریت نمود پیدا می‌کند، به‌تازگی شکل گرفته است. به نظر می‌رسد توجه به بی‌عدالتی در نظام سیاسی و مالی امریکا، مردم و جامعه نخبگان را متوجه زورگویی‌ها و ظلم دولت امریکا به مردم سایر نقاط جهان نیز نموده است. مقابله با وال استریت به عنوان نماد نظام سرمایه‌داری امریکا، در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ شروع نشده و شکل نگرفته، بلکه بسیاری از مقابله‌ها و جریان‌های تند مخالف دولت‌های پیشین امریکا نیز ریشه در سیاست‌های سلطه‌آمیز گروهی خاص بر مردم امریکا دارد.

مضرات اقتصادی و عملکرد نامطلوب وال استریت در میان سخنان سیاست‌مداران امریکایی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به مخالفت با آن پرداختند نیز منعکس شده است. هری ترومن^۱ یکی از سیاست‌مدارانی است که نامش در لیست کسانی است که موافق بمب اتم بوده ولی در عین حال با نظام سلطه‌آمیز وال استریت مخالفت می‌کند. وی طی سخنانی در سال ۱۹۳۷ به مخالفت با حرص و طمع شرکت‌ها و شکایت از وضعیت بیکاری پرداخته و می‌گوید: «باعث تأسف است که وال استریت باوجود توانایی کنترل تمام ثروت کشور و به‌کارگیری بهترین مغزهای قانون در کشور، موجب تحویل مردانی نشده که متوجه خطرات بزرگ تمرکز کنترل ثروت باشند... و همچنان بهترین مغزهای قانون را برای خدمت به طمع و منافع شخصی استخدام می‌کند» (به نقل از همیلتون، ۲۰۰۵).

نظرسنجی‌ها و آماری که به بازنمایی عقاید و افکار شهروندان امریکایی نسبت به

نهادهای اقتصادی ایالات متحده پرداخته‌اند نیز بیانگر بدبینی و عدم اطمینان نسبت به این نهادها پیش از بروز جنبش اشغال وال استریت است. یافته‌های نظرسنجی‌هایی که توسط مراکز نظرسنجی^۱ بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ انجام شده، حاکی از آن است که پاسخگویان نسبت به وال استریت باور بسیار پایینی داشته‌اند. نتایج نظرسنجی‌ها میزان حمایت پاسخگویان از وال استریت را ۱۱ تا ۱۷ درصد، حمایت از بانک‌ها را ۱۹ درصد و حمایت از بنگاه‌ها و شرکت‌های بزرگ تجاری را ۶ تا ۱۳ درصد نشان می‌دهد. همچنین در یکی نظرسنجی‌های هریس در سال ۲۰۰۴، پاسخگویان معتقد بودند شرکت‌های بزرگ (۸۳ درصد) و اتحادیه‌های کارگری (۴۸ درصد) بیش از حد بر سیاست‌های دولت نفوذ و تأثیر دارند، درحالی‌که این امر در مورد شرکت‌ها و کسب‌وکارهای کوچک بسیار کم و مختصر است. در نظرسنجی دیگری که در مارس ۲۰۰۳ توسط نیوزویک^۲ منتشر شد، ۷۰ درصد شرکت‌کنندگان معتقد بودند نظام سیاسی به قدری تحت کنترل منافع خاص و گروهی قرار دارد که نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای واقعی کشور باشد؛ و در نهایت نظرسنجی سال ۲۰۰۳ لس‌آنجلس تایمز نشان داد اکثریت بزرگ و قابل توجهی به مدیران اجرایی شرکت‌های بزرگ و نحوه عملکردشان در انجام آنچه صحیح است، اعتماد کمی دارند و بر این باورند که میزان خطا در این مورد بالا و گسترده است (مائوک و اکلند، ۲۰۰۵).

در مقابل، رسانه‌های توجیه‌کننده عملکرد بین‌المللی امریکا نظیر CNN که ابزار توجیه‌کننده سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده هستند، چنین ترویج می‌کنند که «راست» آن سیاستی است که مورد نظر نظام مالی و سیاسی امریکا باشد؛ ولو کاملاً از واقعیت خالی باشد. دروغ‌گویی در لباس رسانه‌ای، تکنیک رایجی است که تبدیل به یک حرفه رسانه‌ای شده و این اوج تکنیک رسانه است. رسانه در اوج بازنمایی، زمانی قدرتمند است که بتواند دروغ را آنقدر بزرگ بگوید که کسی در دروغ بودنش تردید

۱. این مراکز عبارتند از: Bloomberg News, Fox News, Gallup, USA Today, CNN, Harris.

۲. Newsweek

نکند. به عنوان مثال، یکی از بزرگ‌ترین دروغ‌هایی که در رسانه‌های امریکا پردازش شده درباره ایران است. به قدری چهره ایران را سیاه کرده‌اند که افراد قبل از آمدن به ایران دچار هراس می‌شوند و از آن بدتر مخالفت با جمهوری اسلامی ایران را نمادی از دموکراسی خواهی می‌دانند.

امریکایی بودن و نهادهای امریکایی

نهادهای اقتصادی نظیر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی (Scholte, 2011) به عنوان نهادهای سیاست‌گذاری و عملیات مالی در اختیار امریکا هستند و به نوعی سیاست‌های امریکایی را دنبال می‌کنند که منافع جامعه یک‌درصدی امریکا را تأمین می‌کنند. امروز گردش مالی بین‌المللی بالای ۵ هزار دلار از مسیر نهادهای مالی امریکا می‌گذرد؛ یعنی هر جا که می‌خواهی قدم بگذاری به نحوی عمل می‌کنند که بقیه جای نفس کشیدن نداشته باشند. در حالی که دموکراسی یعنی فرصت صحبت دادن به دیگران نه ایجاد جامعه لال؛ اما این دموکراسی از جنسی است که نمی‌گذارد صدای کسی بلند شود. نهاد علم نیز در امریکا از نگاه استثنانگرایانه سالم نمانده است. نهاد علم هم حتی به نوعی استانداردها و روش‌های تفکری را نهادینه کرده؛ گویی که علم مطلق است و تنها از نهادهای علمی امریکا برمی‌خیزد و علم معتبر صرفاً علم امریکایی است. روشن است که اگر علم را مطلق کنیم آن را انکار کرده‌ایم. علم طبیعتش در تغییر است.

از سوی دیگر، با هر معیار ارزیابی می‌توان گفت که شرکت‌ها بر جهان اقتصاد مسلط هستند و در میان بزرگ‌ترین شرکت‌های جهان، اکثریت بالایی در ژاپن و ایالات متحده مستقر و مشغول به فعالیت هستند (نیس، ۲۰۰۳). بنا بر اطلاعات ارائه شده توسط مارتین وولف^۱، مفسر اقتصادی فایننشال تایمز^۲، (Scholte, 2011)، در میان ۱۰۰

1. Martin Wolf

2. Financial Times

اقتصاد برتر جهان که بر مبنای ارزش افزوده ارزیابی شده‌اند، ۳۷ مورد شرکت و بنگاه هستند. نیس ادامه می‌دهد در مقایسه دیگری که میان درآمد شرکت‌ها و بودجه دولت‌ها شده است، ۶۶ مورد از ۱۰۰ اقتصاد بزرگ جهان به شرکت‌ها و ۳۴ مورد به دولت‌ها اختصاص دارد. همچنین، در میان ۲۰۰ شرکت برتر جهان که بر مبنای میزان فروش ارزیابی شده‌اند، ۵۸ شرکت ژاپنی، ۳۹ درصد کل فروش را در اختیار دارند در حالی که این رقم در ۵۹ شرکت امریکایی موجود در این لیست، ۲۸ درصد است. در مقابل، در رتبه‌بندی دیگری که بر اساس ارزش بازار صورت گرفته، ۱۹ شرکت از ۲۵ شرکت برتر دنیا در ایالات متحده مستقر بوده‌اند (نیس، ۲۰۰۳). همان‌طور که در ستون مربوط به اطلاعات مربوطه در سال ۲۰۱۲ ملاحظه می‌کنید، ضمن نوسان‌هایی که دیده می‌شود، همچنان شرکت‌های امریکایی مهم‌ترین سهم را در کل جهان به خود اختصاص می‌دهند. بعضی از شرکت‌ها از بازار جهانی حذف شده‌اند و بعضی از شرکت‌های جدید پا به عرصه اقتصادی گذاشته‌اند. شرکت Apple با ۵۶۵ میلیارد دلار سرمایه در رأس همه شرکت‌های مهم جهان قرار گرفته است.

جدول شماره ۱. شرکت‌های برتر جهان؛ رتبه‌بندی شده بر مبنای ارزش بازار

| رتبه | شرکت | کشور | ارزش بازار (میلیارد دلار) در ۲۰۰۲ | ارزش در ۲۰۱۲ |
|------|------------------------|-----------------|--------------------------------------|--------------|
| | SBC Communications | ایالات متحده | ۱۲۵ | وجود ندارد |
| ۱ | Apple | ایالات متحده | | ۵۶۵ |
| ۲ | Exxon Mobil | ایالات متحده | ۳۰۰ | ۴۰۰ |
| ۳ | Wal-Mart | ایالات متحده | ۲۷۳ | ۲۴۷ |
| ۴ | Microsoft | ایالات متحده | ۳۲۷ | ۲۴۶ |
| ۵ | Royal Dutch/Shell | بریتانیا / هلند | ۱۹۰ | ۲۲۷ |
| ۶ | China Mobile | چین | | ۲۲۳ |
| ۷ | IBM | ایالات متحده | ۱۷۹ | ۲۱۵ |
| ۸ | General Electric | ایالات متحده | ۳۷۲ | ۲۱۰ |
| ۹ | Chevron | ایالات متحده | | ۲۰۹ |
| ۱۰ | Berkshire Hathaway | ایالات متحده | | ۲۰۹ |
| ۱۱ | Johnson & Johnson | ایالات متحده | ۱۹۸ | ۲۰۲ |
| ۱۲ | Google | ایالات متحده | | ۱۸۸ |
| ۱۳ | Wells Fargo | ایالات متحده | | ۱۸۰ |
| ۱۴ | Procter & Gamble | ایالات متحده | ۱۱۷ | ۱۷۸ |
| ۱۵ | Coca-Cola | ایالات متحده | ۱۳۰ | ۱۷۴ |
| ۱۶ | Pfizer | ایالات متحده | ۲۴۹ | ۱۷۱ |
| ۱۷ | Philip Morris | ایالات متحده | ۱۱۳ | ۱۵۴ |
| ۱۸ | Novartis | سوئیس | ۱۱۴ | ۱۵۰ |
| ۱۹ | Oracle | ایالات متحده | | ۱۴۴ |
| ۲۰ | Vodafone Group | ایالات متحده | ۱۲۷ | ۱۴۱ |
| ۲۱ | Merck | ایالات متحده | ۱۳۱ | ۱۳۲ |
| ۲۲ | British Petroleum | بریتانیا | ۲۰۱ | ۱۳۰ |
| ۲۳ | Verizon Communications | ایالات متحده | ۱۲۵ | ۱۲۸ |
| ۲۴ | Intel | ایالات متحده | ۲۰۴ | ۱۲۷ |
| ۲۵ | GlaxoSmithKline PLC | بریتانیا | ۱۴۵ | ۱۱۲ |
| ۲۶ | Total Fina Elf | فرانسه | ۱۰۹ | ۱۰۴ |
| ۲۷ | Cisco Systems | ایالات متحده | ۱۲۴ | ۸۷ |
| ۲۸ | Home Depot | ایالات متحده | ۱۱۴ | ۸۰ |
| ۲۹ | Citigroup | ایالات متحده | ۲۵۵ | ۷۸ |

| رتبه | شرکت | کشور | ارزش بازار (میلیارد دلار) در ۲۰۰۲ | ارزش در ۲۰۱۲ |
|------|------------------------------|--------------|--------------------------------------|--------------|
| ۳۰ | Facebook | ایالات متحده | | ۷۳ |
| ۳۱ | NTT DoCoMo, Inc. | ژاپن | ۱۳۸ | ۶۲ |
| ۳۲ | American International group | ایالات متحده | ۱۸۸ | ۵۴ |

منبع: فایننشال تایمز، ۲۰۰۲، به نقل از نیس، ۲۰۰۳.

فرایندهای سیاسی و اقتصادی؛ امریکایی سازی

الکساندر همیلتون که یکی از پدران ملت امریکا محسوب می شود، پیشنهاد ایجاد سرمایه را مطرح کرد و امریکا را به سمت کاپیتالیسم برد و پدر کاپیتالیسم امریکایی شد (وینیک، ۲۰۰۷). برنامه های قدرت گرایانه امریکای یک درصد، خط سلطه و انحصار منابع را دنبال می کند. این نگاه و برنامه ها و روندهای ناشی از آن، مسیر تاریخ را به سمت توسعه جنگ و دشمنی پیش برده است. قرن بیستم شاهد کشته شدن انسان هایی بود که تا ۲۲ برابر کشته شدگان جنگ در قرن ۱۸ و ۱۲ برابر انسان های کشته شده در قرن ۱۹ می رسید (گیدنز، ۱۹۸۹).

روحیه انحصار، رسانه های ارتباط جمعی را نیز در برگرفته است. در گذشته ای نه چندان دور، آسوشیتد پرس خبرگزاری بزرگی بود ولی امروز در برابر گوگل نیوز خرده خبرگزاری محسوب می شود. در فضای گوگل خبری، اطلاعات و اخبار ۴۰ هزار پایگاه خبری دنیا مجتمع می شود و بر اساس سیاست گذاری و رتبه بندی خبری در دسترس کاربران قرار می گیرد. در واقع الگوریتم رتبه بندی گوگل است که دسترسی به اخبار جهان را برای تک تک کاربران تأمین می کند (عاملی، ۱۳۹۰). در بررسی سیستم عملکرد رسانه ارتباط جمعی در امریکا می توان بر نقش منحصر به فرد دولت مرکزی در آن اشاره کرد. برخلاف بسیاری از کشورها، دولت امریکا به جز چند استثنا، هیچ رسانه داخلی دیگری را اداره نکرده و مالکیت آن را بر عهده ندارد. برای مثال، صدای امریکا،

یک ایستگاه رادیویی بین‌المللی و متعلق به دولت فدرال است که برنامه‌های خود را با موج کوتاه و با هدف تأثیرگذاری سیاسی و فرهنگی بر مردمان کشورهای خارجی، تولید و پخش می‌کند. مورد دیگر روزنامه‌نوارها و ستاره‌ها^۱ است که با حمایت دولتی برای پایگاه‌های نظامی و پرسنل آنها که به روزنامه‌های مراکز خصوصی دسترسی ندارند، چاپ می‌شود. همچنین برخلاف بسیاری از کشورها، دولت امریکا به‌ندرت از بودجه خود به رسانه ارتباط جمعی یارانه اختصاص می‌دهد که البته این سیاست در مورد گسترش برنامه‌های آموزشی در رسانه‌ها استثنا قائل شده است. در حقیقت، فلسفه رابطه دولت و رسانه در امریکا ریشه در سنتی امریکایی دارد که بر اساس آن دولت حق رقابت با بخش خصوصی را ندارد و برای جلوگیری از دستکاری اخبار و اطلاعات به منظور افزایش هرچه بیشتر قدرت دولت مرکزی، مخاطبان باید مصرف‌کننده برنامه‌های رسانه‌های خصوصی باشند. فلسفه نحوه کنترل دولت بر رسانه‌ها از نخستین لایحه قانون اساسی ایالات متحده امریکا، ریشه می‌گیرد که بر اساس آن «کنگره حق ندارد قوانینی را تصویب کند که بر اساس آن، آزادی بیان یا آزادی مطبوعات محدود شود». البته این بدان معنا نیست که دولت هیچ کنترلی بر محتوای تولیدات رسانه‌ای ندارد بلکه برای نمونه از طریق سازمان‌هایی چون کمیسیون ارتباطات فدرال بر محتوای برنامه‌های تولیدی تلویزیون نظارت دارد. آنچه باید به خاطر داشت این است که به‌طور کلی فعالیت رسانه‌های ارتباط جمعی در امریکا بازارمحور است؛ به این معنی که این فعالیت‌ها معمولاً به عنوان یک حرفه خصوصی در نظر گرفته شده و با هدف سوددهی دایر می‌شوند (هیبرت، ۱۹۹۹).

تاریخ رشد و گسترش رسانه‌ها در ایالات متحده نشان می‌دهد جریان اصلی آن به سود شرکت‌هاست. مالکیت رسانه‌ها توسط شرکت‌ها به ویژه در دهه‌های اخیر قابل ملاحظه است. افزایش تمرکز «رسانه شرکتی»^۲ مقوله‌ای است که رابطه روشنی با قدرت

1. Stars and Strips

2. Corporate Media

شرکت‌ها و بنگاه‌ها دارد. با وجود تسلط برخی شرکت‌های بسیار بزرگ بر روی رسانه‌های امریکایی و حتی با توجه به شرایط «رسانه‌های غیرتجاری» مانند رادیوی دولتی ملی^۱ که به طور فزاینده‌ای وابسته به بودجه شرکت‌هاست، صحبت در مورد قدرت جاری در این عرصه برای کارشناسان ساده نیست و حتی یک کارشناس، صحبت در مورد قدرت شرکت‌ها در نشست‌های عمومی را با صحبت در مورد مذهب در یک جمع خانوادگی مقایسه کرده؛ امری که افراد آن را دور از ادب می‌دانند (نیس، ۲۰۰۳).

عده‌ای از جریان‌های مدعی حقوق بشر و توسعه دموکراسی نیز مسیر انحصار سیاسی و اقتصادی را دنبال می‌کنند. در منطق امریکایی، دموکراسی یک ابزار است. ابزاری است که پشتش تفنگ است. دموکراسی امریکایی همان یک درصدی است که اگر تأمین نشود، جنگ برقرار می‌شود. در واقع هدف تأمین منافع سیاسی و اقتصادی است اما از دموکراسی خواهی به عنوان پوشش فرهنگی و صنعت اقناع افکار عمومی استفاده می‌شود و اگر اهداف مورد نظر تأمین نشود، جنگ و ستیز خصمانه امری گریزناپذیر تلقی می‌شود.

آبراهام لینکلن در سال ۱۸۶۴ و پیش از پایان جنگ داخلی در نامه‌ای به یکی از دوستانش چنین نوشته بود:

«شاید ما به جشن بنشینیم که این جنگ ظالمانه در حال رسیدن به انتهاست. بهای این [جنگ] انبوهی از ثروت و خون بوده است... به راستی که تلاشی برای جمهوری بوده، اما آنچه من در آینده‌ای نزدیک می‌بینم بحرانی است که پیش می‌آید، بحرانی که مرا دلسرد می‌کند و ریشه‌ای نسبت به امنیت کشورم بر من وارد می‌کند. در نتیجه این جنگ، شرکت‌ها بر تخت نشسته‌اند و دورانی از فساد در مراتب بالا از پی خواهد آمد و از طریق نفوذ بر مردم می‌کوشد تا دوره سلطنتش را طولانی‌تر کند،

تا آنجا که تمام ثروت در دستان تعداد کمی انباشته شده و جمهوری نابود شود. من در این لحظه بیش از هر زمان دیگری، حتی در میان جنگ، برای امنیت کشورم احساس تشویش دارم» (به نقل از نیس، ۲۰۰۳).

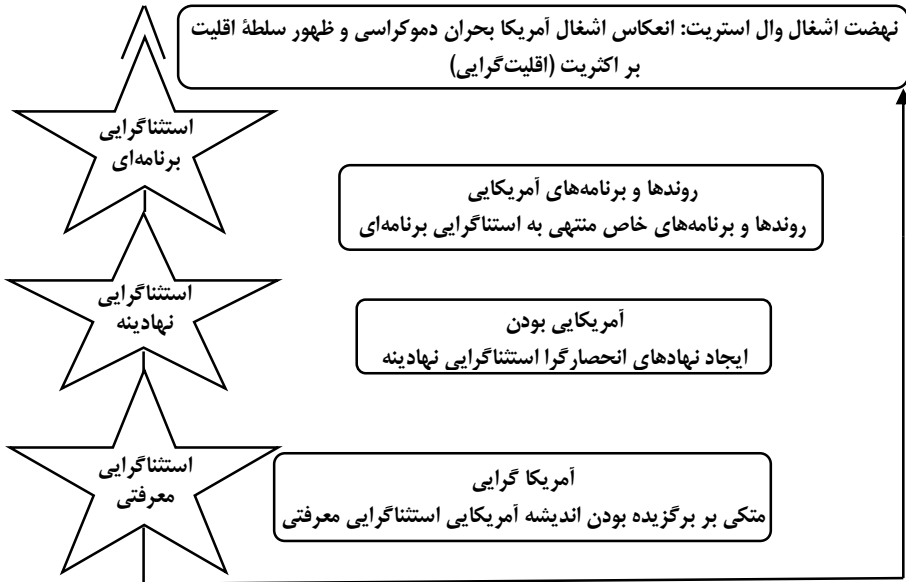
نیس (۲۰۰۳)، عنوان می‌کند که رابطه میان «دولت بزرگ» و «سوداگری بزرگ» در زمان جنگ دوم جهانی و در جریان تلاش و تکاپوی صنعتی که برای حمایت از فعالیت‌های نظامی وجود داشت، به مراتب ارتباط و پیوستگی بیشتری یافته است. همچنین در جای دیگری توضیح می‌دهد که از زمان جنگ دوم جهانی تلاش شده تا میان شرکت‌ها و حس میهن‌پرستی امریکایی رابطه‌ای برقرار شده و به امری معمول تبدیل شود و چنین ذهنیتی در میان مردم شکل بگیرد که اگر در دوران استعمار، ضدیت و مقابله‌ای با قدرت شرکت‌ها پیش آمده یک جریان انقلابی نبوده و اگر کسی چنین تلقی کند، سخنی یاوه و نامعقول به نظر می‌رسد؛ درحالی که بلافاصله پس از جنگ، حضور و نقش شرکت‌ها در امریکا تقریباً به صفر رسیده بود و در سال ۱۷۸۷ تنها شش شرکت تجاری منهای بانک‌های آن زمان در کشور وجود داشت.

به نظر نیس، با وجود قدرت پابرجا و پشت پرده شرکت‌ها، دموکراسی دچار مشکل است. او در مورد نفوذ شرکت‌ها بر دولت، جنگ عراق را مثال می‌زند و توضیح می‌دهد که دولت بوش در نطق عمومی خود برای توجیه حمله به عراق موضوع امنیت ملی را که از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به یک نگرانی تبدیل شده بود، پیش کشید؛ درحالی که نظرات و تدابیری مانند تغییر رژیم و جنگ بازدارنده در واقع توسط گروه‌های سیاست‌ساز که از جانب شرکت‌های تجاری حمایت می‌شدند، حتی پیش از انتخابات سال ۲۰۰۰ شکل گرفته بود.

نتیجه‌گیری: فاصله بین نهادهای قدرت و مردم امریکا؛ بحران دموکراسی

پیوند نظام سیاسی با مردم تابع قانونی به نام عدالت اقتصادی و سیاسی است. به میزانی که نظام سیاسی با عدالت فاصله بگیرد، فاصله بین دولت و مردم بیشتر می‌شود. از

سوی دیگر، دو عنصر آگاهی و کاهش عصبیت، موجب شکل‌گیری بیداری جهانی شده و دید وسیع‌تر و عمیق‌تری به مردم و نخبگان اجتماعی داده است. لذا ظهور نهضت ۹۹ درصدها علیه یک‌درصدها ناشی از خستگی از بی‌عدالتی و بینایی ناشی از آگاهی و رهیدن از عصبیت قومی و ملی است. این آگاهی و کاهش عصبیت وقتی منجر به تغییر در زیرساخت‌های معرفتی و تردید نسبت به نهادهای موجود سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و ناباوری نسبت به برنامه‌ها و فعالیت‌های جاری و هنجاری شده سیاسی و اقتصادی شود، جامعه با تردید و بی‌اعتمادی نسبت به یک «نظام اجتماعی - سیاسی و اقتصادی» مواجه می‌شود. از این منظر، نهضت اشغال وال استریت صرفاً یک جریان تغییر در نهادهای اقتصادی نیست، بلکه تقاضای تغییر در کل نظام اجتماعی - سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری امریکاست که می‌تواند در نقطه کمال خود منجر به تحول زیرساخت‌های معرفتی، نهادی و برنامه‌ای در امریکا شود. در نمودار ذیل، سه سطح استثنائاتی منعکس شده است.



از سوی دیگر جامعه یک‌درصدی سلطه‌گرای آمریکایی همه نهادهای اساسی مثل بازار

یورس، بانک جهانی، و سازمان تجارت جهانی را در انحصار خود گرفته است. این نهادها امروزه صرفاً به عنوان جریان سلطه بر ۹۹ درصد جامعه امریکا محسوب نمی‌شوند، بلکه نوعی سلطه بر ۹۹ درصد جامعه جهانی تلقی می‌شوند. «توسعه آگاهی» و «کاهش لایه عصیبت» موجب بیداری عظیمی در جهان شده که به مرور جریان‌های اعتراضی به سلطه جامعه یک‌درصدی با محوریت نظام مالی امریکایی توسعه پیدا خواهد کرد. در واقع کاوش فردی و اجتماعی برای یافتن علت اصلی نابرابری و بی‌عدالتی و توسعه فقر و ناتوانی در جهان افزایش پیدا کرده و امروز پنهان کردن عوامل اصلی سلطه، دیگر کار آسانی نیست.

به دنبال همین نگاه استثناگرایانه و نهادسازی‌های استثناگرایانه، برنامه مدیریت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی امریکا و جهان نیز بر مبنای نوعی فدا کردن جمعیت بزرگ برای منافع جمعیت کوچک دنبال می‌شود. به همین دلیل است که نهضت اشغال وال استریت هم حوزه معرفتی و ارزشی و هم انحصارگرایی برنامه‌ای مبتنی بر منافع گروه اقلیت نظام سرمایه‌داری را مورد چالش قرار می‌دهد. اگرچه فضای رقابت عامل رشد است ولی قدرت نظام مالی سرمایه‌داری عملاً رقابت را از سطح اکثریت جامعه به گروه اقلیت می‌کشاند و می‌توان گفت این روند، نوعی جریان ضد مردم‌سالاری و دموکراسی محسوب می‌شود. دموکراسی که یک نظام مبتنی بر انتخابات و مشارکت مردم در سرنوشت سیاسی کشور است، اساساً در عرصه اقتصاد ساکت یا حداقل کم‌اثر است. همان‌طور که گفته شد، بنیان تفکر امریکایی که منجر به نادیده گرفتن ملت امریکا و سایر ملل جهان می‌شود، نگاه استثناگرایانه «جامعه استثنایی امریکایی» و در واقع همان جامعه یک‌درصدی است. این نگاه صرفاً مبتنی بر جذب منافع گروه خاص و جذب درآمد از طریق سرمایه‌های مالی است که منجر به عدم توزیع عادلانه منابع مالی در جهان می‌شود. ریشه این نوع استثناگرایی که منجر به نادیده گرفتن اکثریت مردم امریکا و در پی آن اکثریت مردم جهان می‌شود، دور شدن از خداوند و تفکر الهی

است. تفکر الهی بر احترام به فرد، جامعه و طبیعت به صورت فراگیر و بدون مرزبندی‌های سنی، جنسیتی، طبقاتی، نژادی و جغرافیایی است. تفکر الهی بر اصل عدالت به عنوان مرجع اصلی روندهای زندگی تأکید می‌کند و بنیان همه احکام فردی و اجتماعی بر توزیع عادلانه منابع به‌ویژه در قلمرو نیازهای اساسی مثل غذا، مسکن، امنیت، انرژی و تأمین سلامت متکی است.

منابع و مأخذ

عاملی، س. ر. (۱۳۹۰). رویکرد انتقادی به استعمار مجازی امریکا: قدرت نرم و امپراتوری مجازی. تهران: انتشارات امیرکبیر.

گلداشتاين، ج. (۱۳۸۹). چرخه‌های بحران در اقتصاد جهانی، مترجم: بهروز علیشیری. تهران: انتشارات آیندگان.

Brucato, B. (2012). "The Crisis and a Way Forward: What We Can Learn from Occupy Wall Street". *Humanity & Society*, Vol. 36 (1), pp. 76-84.

Clews, H. (2006). *Fifty Years in Wall Street*. Hoboken. New Jersey: John Wiley & Sons, Inc.

Fraser, S. (2008). *Wall Street American's Dream Palace*. New Haven & London: Yale University Press.

Fraser, S. (2007). *Every Man a Speculator: A History of Wall Street in American Life*. Harper Collins e-books.

Gage, B. (2009). *The Day Wall Street Exploded: A Story of American in Its First Age of Terror*. New York: Oxford University Press.

Giddens, A. (1989). *Sociology*. Cambridge: Polity Press.

Goldberg, R. (2009). *The Battle for Wall Street: Behind the Lines in the Struggle that Pushed and Industry into Turmoil*. Hoboken. New Jersey: John Wiley & Sons, Inc.

Hamilton, N. A. (2005). *Presidents: A Biographical Dictionary*. (2nd ed). New York: Facts on File, Inc.

Herring, G. C. (2008). *From Colony to Super Power: U.S. Foreign Relations since 1776*. New York: Oxford University Press.

Hiebert, R. E. (1999). *Impact of Mass Media: Current Issues*. New York: Longman.

Lefevre, E. (2008). *Wall Street Stories*. New York Chicago, San Francisco. Mc Graw-Hill.

Little, J. B. & Rhodes, L. (2004). *Understanding Wall Street*. Fourth Edition. New

- York: Chicago, San Francisco, Mc Graw-Hill.
- Mauk, D. & Oakland, J. (2005). *American Civilization: an introduction*. (4th ed.), New York: Routledge.
- Mc Geehan, P. (2008). "As Financial Empires Shake, City Feels No. 2 on Its Heels". *The New York Times*.
- Nace, T. (2003). *Gangs of America: The Rise of Corporate Power and the Disabling of Democracy*. San Francisco: Berrett-Koehler.
- Nelson, S. R. (2011). "Notes and Comments: The First Occupy Chicago Protest". *American Nineteenth Century History*, Vol. 12 (3), pp. 347-349.
- Niebuhr, R. (1962). *The irony of American history*. New York: Charles Scribner's Sons.
- Pacifici, R. W. (2012). "Occupy Wall Street: The Return of the Repressed". *Law, Culture and the Humanities*, Vol. 8 (2), pp. 190-194.
- Phillips, A. (2004). "Democracy, Recognition and Power", In: Engelstad, Fredrik and Osterud, Oyvind and Sterud, Yvind, (eds.). *Power and Democracy: Critical Interventions*, Ashgate, Aldershot, U.K., pp. 57-78.
- Scholte, J. A. (Ed). (2011). *Building Global Democracy? Civil Society and accountable Global Governance*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sjoberg, K. (2004). "The Wall Street Culture: Market Actors and Popular Media Discourses". *European Journal of Cultural Studies*, Vol. 7 (4), pp. 481-499.
- White, D. W. (1996). *The American Century: The Rise and Decline of the United States as a World Power*. New Haven: Yale University Press.
- Winik, J. (2007). *The Great Upheaval: American and the Birth of the Modern World. 1788-1800*. Harper Collins e-books.
- Zinn, H. (2003). *A People's History of the United States: 1492-present*. New York: Harper Collins